

## مواجهه فلسفی و عرفانی ملاصدرا با مسئله مرگ

عین الله خادمی\*

عبدالله صلواتی\*\*، لیلا پوراکبر\*\*\*، مروه دولت آبادی\*\*\*\*

### چکیده

مقاله حاضر تبیین مواجهه فلسفی - عرفانی ملاصدرا با مسئله مرگ است. نگارندگان در نظام وحدت تشکیکی و وحدت شخصی وجود، به تبیین این مواجهه پرداخته‌اند. ملاصدرا معتقد است، مرگ کمال نفس ناطقه است. نفس در پایان مسیر استکمالی، وارد عالم عقول شده با عقل فعال، همچنین با عقل اول متحد می‌شود؛ اما حجاب‌های دنیایی مانع اتحاد کامل است. مرگ بستر لازم برای اتحاد و نیل به کمالات وجودی را فراهم می‌کند. به عقیده ملاصدرا نفس، در پایان مسیر استکمالی، به دلیل بساطت و اتحاد با عقول، به بقاء خداوند، باقی است. از نظر او حیات انسان، به مرتبه ادراکی‌اش بازمی‌گردد. مرگ انتقال به مرتبه عقلانی را ممکن می‌سازد. بر مبنای نظریه عرفانی ملاصدرا، حیات انسان، عین الربط به حیات خداوند است. انسان به حکم اسم‌های الظاهر و الآخر، مظهر کمالات حق گردیده، به سوی او باز می‌گردد. مرگ، انتقال مظهریت اسماء الهی است.

**کلیدواژه‌ها:** مرگ، ملاصدرا، وحدت تشکیکی، وحدت شخصی.

### ۱. مقدمه

مسئله مرگ از واقعیت‌های اجتناب‌ناپذیر و غیر قابل تردید زندگی انسان است. تجربه منحصر به فرد مرگ، این مسئله را به دغدغه همیشگی، در طول زندگی بشر مبدل نموده

\* استاد فلسفه اسلامی، دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی، تهران (نویسنده مسئول)، khademi1962@gmail.com

\*\* دانشیار فلسفه اسلامی، دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی تهران، salavati2010@gmail.com

\*\*\* دانشجوی دکتری فلسفه اسلامی، دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی، تهران، l.purakbar@rocketmail.com

\*\*\*\* دانشجوی دکتری فلسفه اسلامی، دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی، تهران، mdolatabadi62@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۲/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۲/۲۴

است. اندیشیدن به حقیقت مرگ، از خصلت‌های وجودی انسان‌هاست. به اعتقاد اگزیستانسیالیست‌ها، مرگ یکی از موقعیت‌های مرزی است که انسان در مواجهه با آن فردیت و هستی خود را آشکار می‌کند و تنها با تجربه زیسته این واقعیت، انسان می‌تواند احوالات درونی زندگی‌اش را سازمان‌دهی کند. فهم این معنای عمیق در زندگی بشر، در ارتباطی دوسویه با زندگی است و به سبب ارتباط وثیق مرگ و زندگی، جهان‌بینی‌های متفاوتی شکل گرفته‌است. ارائه نگرش‌های مختلف، از سوی متفکران و فلاسفه اعم از طبیعت‌گرایان و فراطبیعت‌گرایان، گویای این حقیقت است. مرگ اندیشی و تأثیر متقابل آن بر یکدیگر، از شاخصه‌های اساسی اندیشه فلاسفه اسلامی است. در این میان، صدرالمتألهین شیرازی، با نگاهی وجودشناسانه به سراغ مقوله مرگ می‌رود و با تکیه بر مبانی حکمت متعالیه و با تأثیری از عرفا، بخصوص ابن‌عربی، به تبیین این مسئله می‌پردازد. در نگاه وجودشناسانه ملاصدرا، با استفاده از مبانی همچون، اصالت وجود، حرکت جوهری ارادی، حدوث جسمانی و بقای روحانی و کثرت نوعی، به تبیین سیر استکمال نفس می‌پردازد و نفس انسانی را صاحب درجاتی از نقص تا کمال اتم می‌داند و دقیقاً هم‌تراز با این سه گانه عالم نفس، قائل به سه‌گانه عالم هستی می‌شود و مرگ را در این عوالم تبیین می‌کند. همچنین با بکار بردن مبانی عرفا و بخصوص علم الأسماء، به تحلیل مسئله مرگ و ابعاد مختلف آن می‌پردازد. نگارندگان در این جستار در صدد پاسخگویی به سؤالات زیر هستند: معنا و حقیقت مرگ از نظر ملاصدرا چیست؟ تبیین فلسفی و عرفانی ملاصدرا از ابعاد مرگ، یعنی تکامل، جاودانگی و زندگی چگونه است؟

## ۲. پیشینه مقاله

اهم مقالات علمی پژوهشی که از دیدگاه ملاصدرا در باب مرگ، به چاپ رسیده، شش مقاله است؛ این مقالات عبارتند از: ۱- مرگ از نظر ملاصدرا ۲- ملاصدرا و مسئله مرگ ۳- ویژگی‌های متمایز عنصر مرگ از منظر صدرالمتألهین ۴- نقد دیدگاه صدرالمتألهین ۵- بررسی چیستی مرگ از دیدگاه افلاطون و ملاصدرا ۶- تبیین وجودی مرگ از دیدگاه ابن‌سینا و ملاصدرا

در مقاله نخست، نگارنده بر اساس علم النفس ملاصدرا و با استفاده از ویژگی میرایی نفس، به تعریف مرگ می‌پردازد. در این مقاله بیان شده که ملاصدرا تعریف برخی از حکیمان را که در تعریف انسان گفته‌اند: « جوهر حساس ناطق میرنده » می‌پذیرد و مراد از

میرنده بودن نفس را نابودی آن، نمی‌داند؛ بلکه حرکت رجوعی نفس، به غایتش می‌داند. همچنین نگارنده به بیان اقسام مرگ، تکامل برزخی و ضرورت مرگ پرداخته است.

در مقاله دوم، نگارنده با تبیین مبانی‌ای؛ همچون حرکت جوهری و رابطه نفس و بدن، آثار و لوازم تحلیل ملاصدرا را از مرگ، روشن می‌سازد. طبیعی بودن مرگ برای نفس، وجودی بودن حقیقت مرگ، فناپذیری انسان با مرگ، استكمال نفس با مرگ، ضرورت مرگ، عمومی بودن مرگ، ابطال تناسخ و اثبات وجود عالم برزخ، از جمله آثاری است که نگارنده به آن پرداخته است.

نگارندگان در مقاله سوم، به تبیین حقیقت مرگ و ویژگی‌های آن از جمله عدمی نبودن آن، امکان آفرینی آن برای زندگی دنیوی و تکامل انسان و ابعاد این تکامل یعنی تکامل معرفتی، وجودی و تکامل نهایی و لقاء حق پرداخته‌اند.

مقاله چهارم، پس از بیان مرگ و اقسام آن و رویکردهای گوناگون درباره علت مرگ، به منظور فهم علت حقیقی مرگ، مطرح شده است و از این رهگذر دیدگاه‌های ابن‌سینا و صدرالمتألهین، مورد تطبیق قرار گرفته است. نگارنده دیدگاه ابن‌سینا را درباره علت مرگ که همان برهم خوردن اعتدال مزاجی و ضایع شدن بدن است، پذیرفته و دیدگاه ملاصدرا که مرگ را کمال انسان و رویگردانی نفس از بدن می‌داند، مورد نقد قرار می‌دهد و آن را شایسته مرگ ارادی می‌داند، نه مرگ طبیعی.

نگارندگان در مقاله پنجم، با تحلیل محتوای علم النفس افلاطون و ملاصدرا، ویژگی‌های مرگ انسان را بررسی می‌کنند؛ تا به وجوه تشابه و تمایز آنها دست یابند. مقاله ششم بر اساس مبانی هستی‌شناسی، جهان‌شناسی و انسان‌شناسی به تبیین مرگ از دیدگاه ابن‌سینا و ملاصدرا پرداخته است.

لازم به ذکر است، در هیچ‌یک از مقالات، نگرش عرفانی ملاصدرا نسبت به مرگ و ابعاد آن، مورد ارزیابی قرار گرفته نشده است. در این مقاله، تنها به نگاه فلسفی ملاصدرا به مرگ، بسنده نشده، بلکه نظریات عرفانی ملاصدرا نیز با تفکیک از نظریات فلسفی، تبیین شده است.

### ۳. حقیقت مرگ

به اعتقاد ملاصدرا، مرگ امری وجودی است و امری عدمی و به معنای فنا شدن نیست. وی در تعریف مرگ می‌گوید: «مرگ امری طبیعی است که منشأ آن اعراض نفس از عالم

محسوسات و توجه به خداوند و ملکوت اوست؛ نه آن امری که به کلی تو را نابود کند.» (ملاصدرا، ۱۳۶۰:ب: ۲۸۱) از نظر او تکامل نفس، سبب استقلال از جسم گردیده و تعلقش از بدن و تدبیر و اداره آن قطع می‌گردد. هر چه نفس در حیات و تکامل فراتر رود، بدن رو به ضعف و مرگ و زوال می‌رود و چون نفس به غایت استقلال رسید، بدن به کلی نابود و زایل می‌گردد. (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ج ۵۲/۹-۵۰ و ۲۳۸-۲۳۹؛ همو، ۱۳۶۱: ۲۵۹؛ همو، ۱۳۵۴: ۴۱۰-۴۱۱؛ آشتیانی، ۱۳۸۱: ۲۴۸-۲۴۷) ملاصدرا مرگ را به سه قسم طبیعی، اخترامی و ارادی تقسیم می‌کند و برای هر یک تعریفی ارائه می‌دهد. (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ج ۹/ ۵۰-۵۵؛ همو، ۱۳۶۱: ۲۵۰؛ همو، ۱۳۵۴: ۴۱۰-۴۱۱؛ آشتیانی، ۱۳۸۱: ۲۵۰-۲۴۷).

#### ۴. ابعاد فلسفی و عرفانی مرگ اندیشی

نگارندگان با استفاده از دو رویکرد فلسفی و عرفانی ملاصدرا، ابتدا در نظام وحدت تشکیکی و سپس وحدت شخصی وجود، ابعاد مختلف مرگ اندیشی را مورد واکاوی قرار می‌دهند.

#### ۱.۴ نسبت مرگ با تکامل

با استفاده از دو نوع تفسیر فلسفی و عرفانی، نگرش صدرالمتألهین درباره ارتباط مرگ و تکامل، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

#### ۱.۱.۴ تبیین فلسفی

به اعتقاد ملاصدرا، مرگ گسترش و امتداد وجودی نفس است و وجود نفس در فرایند حرکت، طی یک سیر استکمالی، تحت پوشش ماهیت‌های مختلفی از جمادی تا تجرد و فوق تجرد قرار می‌گیرد. این سیر استکمالی شامل عوالم حواس، تخیلات و تعقلات و مراتب هر یک می‌باشد. (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ج ۹/ ۱۰۰-۹۴ و ۲۳۵-۲۳۶)

ملاصدرا این سیر استکمالی را برای تمامی موجودات دنیا، لازم دانسته و چنین استدلال می‌کند که هر موجود جسمانی، همراه با نارسایی است و نیاز به تکامل و تمامی دارد و عالم تمام، عالم عقل است و هر موجودی که دارای طبیعت جسمانی است، کمال و تمام بودن آن، به واسطه نفس صورت می‌گیرد و تمام بودن نفس به واسطه عقل است. پس مادامی که

هویت طبیعی به مقام عقل نرسیده و آن موجود حرکت می‌کند، ناقص و ناتمام است و تا اینکه به عالم آخرت و سرمنزل مقصود برسد. (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ب: ۴۰۶) پس تمامی موجودات دنیایی حادث‌اند و چون فانی هستند، ناقص و ناتمام‌اند و هر ناتمامی به کمال خویش، باز می‌گردد. (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ب: ۴۰۷-۴۰۶)

بنابراین، در دیدگاه صدرالمتألهین، مرگ معنا و غایتش جزء تحول و جابجایی نفس از مرتبه پایین به نشئه بالاتر نخواهد بود. همان‌طور که هر استکمالی که در طبیعت واقع می‌شود، لازمه آن حصول امری و زایل شدن امر دیگری، غیر آن می‌باشد؛ همان‌گونه استکمال صورت حسی به صورت اخروی مثالی یا عقلی لازمه‌اش جدا شدن و خلع صورت دنیوی است. (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ج ۷ / ۹۲-۹۳) از نظر او پیوسته‌شان عناصر این چنین است که صورت کمالی را بدست آورده و بوسیله آن کمال یافته و با آن اتحاد پیدا می‌کنند و در پایان، صور آن عناصر، در آن صور کمالی، فناء و استهلاک می‌یابد. (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ب: ۴۰۷)

به عبارت دیگر، دو امر وقتی در وجود، اتحاد اندک‌اکی می‌یابند، به این معنی است که آن دو موجود در طول هم هستند که یکی وجود ناقص دارد و دیگری از لحاظ وجودی، صورت کمالی آن موجود ناقص است؛ بدین صورت که وجود ناقص موجودی، با حرکت جوهری و استکمال وجودی در مراتب استکمالمیش در مرتبه‌ای، در وجود کامل آن در مرتبه دیگر، مندرج می‌شود؛ به نحوی که در او مندرک می‌شود و در هر مرتبه، نقصی از او رفع می‌گردد و به کمالی دست می‌یابد و در هر درجه، از قوه به فعلیت می‌رسد و در حقیقت از نقص به سوی کمال ارتقا می‌یابد؛ پس در حقیقت از وجودی به وجود برتر ارتقا می‌یابد. (حسن‌زاده آملی، ۱۳۶۶: ۱۸۵-۱۸۴)

از این‌رو صدرا معتقد است، وجود اخروی، صورت کمالی وجود دنیوی است و زمانی که جوهر وجودی نفس، شدید و قوی گردید و نفس به آخرین مرتبه وجود دنیوی رسید، از وجود دنیوی خارج و رهسپار عالم آخرت می‌گردد. (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ج ۹ / ۱۹۵-۱۹۶) در واقع نفس بعد از مرگ، در رتبه برتری از وجود یعنی وجود اخروی مندرک می‌گردد و ارتقاء وجودی می‌یابد.

بنابراین از نظر صدرا هرگاه صورتی ناقص را از موجودی برکنند، صورتی در رتبه برتر و نیکوتر بر او می‌پوشانند و برای او در هر مرگی، حیاتی جدید است که برتر از حیات پیشین است. (ملاصدرا، ۱۳۶۰ الف: ۱۸۷) از نظر او این تحول و دگرگونی فطری است و

در طبع هر موجود ناقص و ناتمامی، عشق به موجود عالی و برتر و میل به اتصال و پیوستگی به او نهفته است. اگر شأن اشیاء طبیعی، رسیدن به کمال نبود؛ این میل و عشق و انگیزه حرکت و کوشش، باطل و گزافه بود؛ در حالی که در وجود بیهوده و مهممل وجود ندارد. (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۴۰۶)

به اعتقاد صدرالمتهلین، هر موجودی به سوی کمال و غایت خود، در حرکت است و غایت این حرکت، نمی‌تواند در ظرف و بستر دنیا تحقق یابد و باید آنرا در آن سوی نشئه دنیوی، یعنی نشئه آخرت جستجو کرد. (ملاصدرا، ۱۳۶۰ الف: ۱۸۴-۱۸۵) از نظر او تمامی موجودات به صورت غریزی و فطری به سوی مبدأ برتر و به سوی جهان آخرت که مرتبه بالاتر حیات و تکامل است، در حرکتند. (ملاصدرا، ۱۳۶۰ الف: ۱۵۲) زیرا از نظر صدرا فلسفه خلقت بر اساس کمال‌یابی موجودات است و تمام موجودات به سمت کمال ذاتی خود در حرکتند؛ (گرجیان و اسماعیلی، ۱۳۹۵: ۳۹) اما تفاوت انسان با سایر موجودات در این است که انسان علاوه بر حرکت فطری، از حرکتی ارادی نیز برخوردار است. (ملاصدرا، ۱۳۶۰ الف: ۱۹۱؛ همو، ۱۳۶۶: ۶۴۴) حرکت وجودی اشتدادی نفس که در اثر علم و عمل ارادی حاصل می‌شود، ویژه موجود مختاری همچون انسان است، انسان افزون بر حرکت جوهری عام که در تمام هستی برقرار است؛ حرکت وجودی اشتدادی ارادی نیز دارد؛ زیرا نفس انسانی، تطورها و شئون ذاتی و استکمال‌های جوهری دارد و پیوسته در تحول از حالی به حال دیگر می‌باشد. (ملاصدرا، ۱۳۶۰ الف: ۱۹۱؛ همو، ۱۳۶۱: ۲۹۰؛ همو، ۱۳۶۶: ۶۴۴)

علاوه بر این که بر مبنای کثرت نوعی، انسان‌ها در این سیر تکاملی یکسان نیستند؛ بلکه حتی نوع انسانی، در همان مرتبه وجودی‌اش، صاحب مراتب و مقامات متکثری است؛ ملاصدرا به این حقیقت اشاره کرده است: «مراتب افراد در این سیر تکاملی و حرکت ذاتی و مراتب نزدیکی و دوری در این حرکت باطنی، متفاوت است.» (ملاصدرا، ۱۳۶۰ الف: ۱۵۲؛ همو، ۱۳۶۶: ج ۳/۶۷-۶۸) صدرا با طرح تفاوت تفاضلی و تباینی انسان در فرایند اشتداد و تضعف با سازکار اتحاد عاقل و معقول، معتقد است هر انسانی بر پایه علم و عمل خویش، نوع منحصر به فرد می‌گردد و بالاتر از آن هر انسانی، مراتب وجودی متنوع یا انواع انسانی متفاوت را در خود تجربه می‌کند. (صلواتی، شایانفر، ۱۳۹۴: ۷۷) چون حرکت وجودی اشتدادی هر انسانی ویژه خود اوست، در اطوار وجودی متمایز و متفاوتی که قرار می‌گیرد،

ماهیتی خاص بر او صادق است. (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ج ۸/ ۲۹۹-۲۹۸ و ۳۴۳؛ همو، ۱۳۶۶: ۵۳)

انسان بر خلاف سایر موجودات که دارای مقام معین و مخصوص به خود هستند، در سیر تکاملی اش مراتب مختلفی را پشت سر می‌گذارد. از نظر صدرا انسان پس از طی مراتب جمادی، نباتی و حیوانی در نهایت صورت انسانی به خود گرفته، دارای عقل و اندیشه می‌گردد. (همو، ۱۹۸۱: ج ۸/ ۳۴۳؛ همو، ۱۳۶۶: ۵۳) تمام انسان‌ها تا این منزل مسافرت می‌کنند؛ اما در مرتبه بعد که آغاز سفر روحانی و ارادی انسان است، دارای نفس ناطقه می‌گردد. (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ب: ۳۳۸) در این مرتبه، با طی مراتب چهارگانه عقل نظری، با عقل فعال متحد شده، شایسته ورود به عالم عقول می‌گردد و با طی مراتب عقل عملی، در نهایت به مقام فنای فی الله می‌رسد. (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ب: ۲۰۸-۲۰۲؛ همو، ۱۳۶۶: ۵۲۳-۵۲۲ و ۴۰۸-۴۰۷) بنابراین از نظر صدرا، در نگرش وحدت‌تشیکی وجود، کمال انسان در اتحاد با عقل فعال است؛ به نحوی که در نتیجه این اتحاد و ارتسام صور کلیه موجودات در نفس وی، خود جهانی عقلی و علمی گردیده و حقایق علمی کلیه موجودات در وی متحقق می‌گردد و به سرای ابدی و جایگاه اصلی خویش بازمی‌گردد. اما انسان تا زمانی که در دنیا و عالم مادی است؛ به دلیل وابستگی به بدن و مقاصد دنیوی و وجود حجاب‌های درونی و بیرونی از اتحاد کامل با عقل فعال محروم است. (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۲۵۰).

#### ۲.۱.۴ تبیین عرفانی

در نگرش عرفانی ملاصدرا، بر مبنای وحدت شخصی وجود، موجودات چیزی جز تطورات و شئون ذاتی حق نیستند. (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۳۰۵/۲) یعنی در هستی، یک وجود حقیقی است که واجب الوجود است و هریک از ممکنات، جهتی از جهات او (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۳۰۱/۲) و در حقیقت، مظاهر اسماء الهی‌اند. در بین مظاهر این واحد شخصی، از جهت مظهریت، مراتب شدت و ضعف وجود دارد؛ به گونه‌ای که یکی مظهر تام است و دیگری، مظهر ناقص. (ملاصدرا، بی تا: ۲۵-۲۴)

از جمله اسماء الهی، اسم اعظم است که جمیع صفات حق را در بر دارد. مظهر این اسم که حکایت‌گر همه کمالات و اسامی جمال و جلال الهی می‌باشد، انسان است. (ابن عربی، بی تا: ۲/ ۱۵۰) انسان نسخه الهی و دارای جامعیت کبری و عالم صغیر است. (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۷/ ۱۸۰؛ همو، ۱۳۶۶: الف: ۳/ ۷۰-۶۹)

انسان مظهر اسماء خدا و ظهور کمالات اوست و بازگشت او به عالم اسماء الله است و مراد از اسماء الله، الفاظ یا مفاهیم نیستند؛ بلکه کمالات وجودی خدا و حقایق الهی و مافوق عالم مخلوقاتند؛ و نظام عالم براساس نظام اسماء الله است و کمال انسان و به فعلیت رسیدن وی، در این است که آنها را ادراک کند و به حقیقت آنها دست یابد و خود آنها شود و اگر به طور کامل چنین موجودی شد، متخلق به اخلاق الهی می‌گردد. (حسن زاده آملی، ۱۳۸۷: ۳/ ۶۱۵) اما مراتب انسان‌ها در مظهریت صفات الهی، یکسان نخواهد بود و مظهریت انسان‌ها، بستگی کامل به مراتب وجودیشان دارد؛ از اینرو به اعتقاد ملاصدرا حرکت ارادی انسان در صراط مستقیم، ویژه اهل کمال است. حرکت در این مسیر، منتهی به صفتی از صفات الهی و اسمی از اسمای الهی می‌گردد. (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۱/ ۶۴۴) چون ذات خداوند مبدأ و سرسلسله تمام خیرات وجودی است؛ (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۱/ ۲۵۳) پس منشأ تمام کمالات بوده، مشتمل بر تمامی اسماء و صفات علیای اوست. (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۴۸؛ همو، ۱۳۶۶: ۱/ ۲۵۳) خداوند فاعل و غایت همه چیز است. او هم اول است هم آخر و هم ظاهر است، هم باطن. «هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن» (حدید: ۳) تمام خلایق مظاهر کمالات خدا هستند که با اسم الظاهر به ظهور می‌رسند و به حکم اسم الباطن به اصل خویش بازمی‌گردند. پس مخلوقات، ظهور کمالات اویند و کمالات خدا از آن اوست. تمامی اشیاء همان‌گونه که از او صادر گردیده، به او بازگشت می‌نمایند. آیاتی نظیر «الا الی الله تصیر الامور» (شوری: ۵۳) و «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره: ۱۵۶) گویای این حقیقت است. (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۱/ ۲۹۱-۲۹۰)

توضیح آنکه در بیان عرفا از آنجا که ممکنات، ظهورات حق می‌باشند، همواره به تبع وجود او، موجود بوده، قبول عدم نمی‌کنند؛ چرا که عالم صورت و مظهر حق تعالی است؛ پس به حکم اسم «الظاهر» به ظهور می‌رسند و از مرحله ظهور به مرتبه بطون در مقام علمی حضرت حق در می‌آیند. (صادقی، ۱۳۸۹: ۵۴) اولیت و باطنیت، از ویژگی‌های وجود علمی است که به اعتباری، متقدم و به اعتباری در حالت خفاست. ظهور خارجی آثار و احکام اعیان که متاخر از عالم علم است، در اسم‌های الظاهر و الآخر متجلی است و این دو به منزله ظهور و تجلی اسم‌های الباطن و الاول تلقی می‌گردد. (دهباشی، ۱۳۸۴: ۹) و همچنین ازلیت هر موجودی، معلول اسم «الاول» و ابدیت آن از اسم «الآخر» است و ظهور آن، از اسم «الظاهر» و بطون آن، از اسم «الباطن» است. اسماء متعلق به «ابداء و ایجاد» داخل در اسم اولند و اسمائی که منشأ اعاده و جزا هستند، داخل در اسم آخرند؛ چون دارای

مظاهری هستند که در آخرت محشور می‌شوند و هیچ‌یک از موجودات، خالی از این چهار صفت ظهور و بطون و اولیت و آخریت نخواهند بود. (قیصری، ۱۳۷۵: ۴۵ و ۱۵؛ آشتیانی، ۱۳۸۰: ۲۵۴) ازین‌رو بازگشت تمامی موجودات با تمامی کمالاتشان به حکم اسم الآخر، به سوی خداوند است، همانطور که به حکم اسم الاول و الظاهر، از او ظهور یافته و مظهر کمالات او گردیده‌اند.

بنابراین درنگرش عرفانی و بر مبنای نظام وحدت شخصی وجود، انسان در پایان سیر تکاملی خود مظهر اتم اسم الهی گردیده و در سلوک عرفانی در مراتب اسفار اربعه، به مقام فنای فی‌الله دست می‌یابد؛ اما دنیا ظرفیت مراتب بالای تکامل نفس را ندارد و رسیدن به مقام وصال الهی و مظهریت اتم، تنها بوسیله مرگ تحقق می‌پذیرد و سیر تکامل انسان در عوالم بالاتر تداوم می‌یابد و انسان در پایان سیر استکمالی نفس، به وصال حقیقی حق تعالی دست می‌یابد؛ چنان‌که صدرالمتهلین در مفاتیح الغیب، در بیان یکی از مراتب کمال انسانی می‌گوید:

کمال انسان در مشابهت و همانندی با فرشتگان است؛ زیرا آنان از صفات متضاد رها هستند و در توان بشر نیست تا هنگامی که در دنیا است، به تمامه از آنها رهایی یابد؛ لذا خداوند به بندگانش فرمان تشبیه به رها شدن داده است. (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۶۴۵).

## ۲.۴ رابطه مرگ و جاودانگی

با توجه به دو رویکرد فلسفی و عرفانی ملاصدرا رابطه مرگ و جاودانگی را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

### ۱.۲.۴ تبیین فلسفی

ملاصدرا بر اساس اصولی چون اصالت وجود، وحدت تشکیکی، حرکت جوهری، حدوث جسمانی و بقاء روحانی، وحدت نفس با قوای خود و اتحاد عاقل و معقول، به اثبات جاودانگی نفس می‌پردازد. او بر اساس اصل جسمانیه الحدوث و روحانیه البقاء اثبات می‌کند که نفس در ابتدای حدوث از وجودی طبیعی برخوردار است؛ سپس در ادامه وجود خود، ذاتا متحول گشته و به عالم مجردات می‌پیوندد. بنابراین نفس حرکت خود را از بستری مادی آغاز کرده؛ پس از طی مراتب وجودی، به مرحله مجرد می‌رسد. (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ج ۳/۳۳۱-۳۳۰)

به اعتقاد ملاصدرا نفس به واسطه حرکت جوهری اشتدادای از عالم خلق به عالم امر ارتقاء می‌یابد و به مرتبه‌ای می‌رسد که تبدیل به وجودی مجرد می‌گردد و دیگر به وجود جسمانی خود، احتیاجی ندارد؛ ازین‌رو نابودی بدن، سبب نابودی استعداد تعلقی نفس می‌گردد. بنابراین آنچه حادث است، به لحاظ مرتبه طبیعی است و آنچه باقی است، به لحاظ مرتبه تجردی نفس است. (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ج ۸/ ۳۹۳)

از نظر او هر موجودی که جوهر بسیط است، ازلی و ابدی است. اگر ازلی نباشد چون بسیط است، ابدی است؛ مثل نفس ناطقه که حدوثا حادث است، و ادله بقاء و تجرد نفس، جوهریت نفس را ثابت می‌کنند و می‌گویند نفس جوهری بسیط و قائم به ذات خود است و وقتی شیء جوهر بسیط باشد و مرکب نباشد، فاسد نمی‌شود؛ لذا نفس ابدی است و فاسد شدنی نیست و تباهی در او راه ندارد. (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۷: ۶۶۹-۶۶۸)

به اعتقاد او نفس انسان، تا زمانی که وجود طبیعی دارد، منبع قوا و آلات و مبدأ اعضا و جوارح انسان و حافظ آن است و به تدریج آن اعضا را به اعضا روحانی تبدیل می‌کند؛ اما چون تشخص انسان به نفس است و نفس در وجود، به بدن دنیوی و اخروی واحد است، انسان اخروی با بدن و اعضای اخروی، همان انسان دنیوی با بدن و اعضایش است که به بدن اخروی معروف است. (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ج ۹/ ۲۹-۱۸۹) در واقع بدن، چیزی جز مرتبه نازله نفس نیست. انسان یک حقیقت است که دارای مراتب گوناگون می‌باشد. بدن در مرتبه روحانی، نفس است و نفس در مرتبه جسمانی، بدن می‌باشد.

بنابراین بدن اخروی، بدنی مثالی، برآمده از نهاد انسان، در سیر تکامل وجودی است. آنجا که میان نفس و قوای آن، به حکم قاعده «النفس فی وحدتها کل القوی» عینیت و پایداری و زوال ناپذیری برقرار است؛ نفس هیچ‌گاه از بدن اخروی خود جدا نیست؛ بلکه همواره از آغاز تکوین، با آن همراه و جاودانه خواهد بود. (صابری، ۱۳۸۱: ۴۹)

از نظر صدرا گرایش به سوی غایات وجودی و همچنین عشق به بقای ابدی، امری فطری است. (ملاصدرا، ۱۳۶۶ب: ۶۱۹) در واقع مرگ، برای محجوبانی که آنرا نیستی می‌پندارند، ناپسند است؛ چرا که فطرت، از فنا تنفر دارد. نفس در طلب بقاء است؛ زیرا که بقاء از صفات موجودات عالی (عقل) است؛ لذا حب بقاء و تفاخر به اتم حالات، فطری و جبلی نفس است. (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ج ۵/ ۱۹۷) نفس در غایت حرکت استکمالی خود، به اتحاد با عقل فعال نائل می‌شود و در این مرتبه به بقاء خداوند باقی است. (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ج ۹/ ۱۴۱-۱۴۰ و ۳۰۲) از نظر ملاصدرا اگرچه ارتباط نفس با عقل فعال در دنیا امکان‌پذیر

است؛ اما اتحاد کامل بعد از مرگ اتفاق می‌افتد. به اعتقاد او انسان در این دنیا به علت وابستگی به بدن و امیال و مقاصد دنیوی، تمایلی به آن کمال عالی جاودانی از خود نشان نمی‌دهد و تا زمانی که نفس انسان در این بدن عنصری است؛ اعضای حسی او مانع اتصال کامل به عالم مجردات است. (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ج ۹/ ۱۲۶-۱۲۵؛ همو، ۱۳۶۰: ۲۵۰).

#### ۲.۲.۴ تبیین عرفانی

در دیدگاه عرفانی ملاصدرا و بر اساس نظام وحدت شخصی وجود، همان‌طور که گذشت؛ تنها یک وجود اصیل و حقیقی موجود است و مابقی موجودات ظهورات آن وجود اصیل و حقیقی‌اند و بر این مبنا حق تعالی بر حسب هر موجودی شئون و اسمایی دارد که موجودات به آنها بازگشت می‌نمایند، انسان نیز بر حسب وجودش به آن شئون و اسماء بازگشت می‌نماید. (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۶۱۰) یکی از صفات خدا، بقاء است. خدا باقی است؛ بنابراین موجودات زنده، بقاء را دوست دارند. آنها به سبب شوقی که به خدا دارند، می‌خواهند به خدا تشبه ورزند. از آنجا که که حیات با بقاء تناسب دارد، لذا حیات محبوب موجودات است تا صفت بقاء را برای آنها تأمین کنند. (همو، ۱۹۸۱: ج ۷/ ۱۰۲) سزاوارترین موجودات به موجود بودن، حق تعالی است؛ زیرا هیچ عدمی برای او قابل تصور نیست. خداوند به هر اعتبار و هر تقدیری و خوب ازلی ابدی دارد و از ضرورت ازلیه برخوردار است. (همو، ۱۳۶۶ الف: ج ۴ / ۶۵؛ همو، ۱۳۸۳: ج ۳/ ۲۶۷) انسان نیز به عنوان مظهر خداوند باقی است. بقای او به بقای وجه الهی اوست؛ چون خداوند زنده ای است که مرگ در آن راه ندارد، انسان نیز موجودی ابدی است و بقایش باقی به بقای اوست. (الرحمن: ۸۲ و ۷۲)

در یک نگاه عرفانی دیگر، حق تعالی به سبب اسماء خود متجلی در حقایق است. هر یک از اسماء و صفات در مقام ظهور در مظاهر، دارای دوره‌ای از سلطنت و حکومت می‌باشند که حکم آنها به واسطه ظهور در مظاهر ظاهر می‌شود. (آشتیانی، ۱۳۸۰: ۲۵۴) به عبارتی برخی مظاهر، محکوم به حکم اسماء مختلفند؛ لذا دولت برخی از اسماء حاکم بر آنها به سر می‌آید؛ مانند دولت اسماء مخصوص به دنیا؛ مادامی که انسان در دنیا است؛ مظهر احکام اسماء حاکم بر دنیا است. (قیصری، ۱۳۸۱: ۱۳۵) آخرت نیز محکوم به حکم اسمائی است که اختصاص به آن دارد. نوبت حکومت این اسماء بعد از اختفاء اسماء حاکم بر دنیا است. (آشتیانی: ۸۳۱-۸۳۰) همان‌طور که گذشت، اسماء متعلق به «ابداء و ایجاد» داخل

در اسم اولند و اسمائی که منشأ اعاده و جزا هستند، داخل در اسم آخرند؛ همچنین ظهور هر موجودی از اسم «الظاهر» و بطون آن از اسم «الباطن» است. (قیصری، ۱۳۷۵: ۱۵ و ۴۵؛ آشتیانی، ۱۳۸۰: ۲۵۴) اسم ظاهر متکفل حقیقت دنیا و تمام شئون آن است و اسم باطن مقتضی آخرت است. آنچه در این عالم ظاهر است در عوالم دیگر به تدریج باطن شده و به کمون می‌روند و آنچه در اینجا باطن و مخفی بوده در عوالم دیگر به آرامی ظهور می‌یابند، بنابراین جسم و بدن مادی و هر چیز دیگر در عالم ماده، با مرگ از بین نمی‌رود و نابود نمی‌شود، بلکه در باطن فرو رفته و از ظهور آن به تدریج کاسته می‌شود.

### ۳.۴ رابطه مرگ و زندگی

در ادامه نگارندگان از نگاه ملاصدرا به تبیین ارتباط مرگ و زندگی با دو رویکرد فلسفی و عرفانی می‌پردازند.

#### ۱.۳.۴ تبیین فلسفی

ملاصدرا حیات را مساوق وجود قرار داده و معتقد است، حیات نیز مانند وجود، در همه موجودات سریان دارد. از نظر او حیات هر موجودی، نحوه وجود اوست و نحوه وجود هر موجود زنده‌ای، تعیین کننده آثار حیاتی است که از او صادر می‌شود. (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ج ۶/ ۴۱۷ و ج ۷/ ۱۵۰) و هر موجودی به اندازه سعه وجودی خویش واجد حیات می‌گردد. یکی از مراتب حیات انسان، حیاتی است که در عالم ماده تحقق می‌یابد. انسان در این مرحله بر اساس حرکت جوهری، دائماً تحولات ذاتی می‌یابد و به تدریج به سمت بالفعل شدن حرکت می‌کند. از دیدگاه ملاصدرا حیات انسان محدود به همین حیات مادی نیست؛ بلکه به وسیله مرگ، حیات انسان در عوالم مافوق ادامه می‌یابد. اگر انسان بتواند خویشتن را از اسارت قوای طبیعی برهاند، حیات برزخی برای او کشف می‌شود و به همینگونه قادر است از حیات برزخی فاصله گرفته و به حیات عقلانی که نتیجه کمالات نفسانی است برسد. از نظر صدرالمتألهین نفس به مقدار خارج شدنش از قوه جسمانی به فعلیت عقلانی، دارای حیات عقلی می‌گردد. (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۲۴۴)

ملاصدرا به تفاوت مرتبه حیات موجودات دنیا و آخرت اشاره کرده و می‌گوید: در اجسام دنیوی حیات عرضی است؛ زیرا این موجودات حادث و فانی‌اند؛ اما در اجسام اخروی، حیات ذاتی است. چرا که موجودات اخروی وجودشان ادراکی است و نیازمند

موضوع و ماده نیستند. همچنین نیازمند مدبری روحانی که آنها را اداره کند و نفسی که به آنها تعلق گیرد و آنها را از قوه به فعلیت برساند و به آنها حیات ببخشد، نیستند. چرا که آنها عین حیات و عین نفسند؛ بنابراین نیازمند نفس دیگری نیستند. (ملاصدرا، بی تا: ۹۹ و ۱۷۸؛ همو، ۱۹۸۱: ج ۹ / ۲۷۱-۲۶۹) همچنین به اعتقاد ملاصدرا در جواهر مفارق و صورت‌های مجرد، وجود به عینه همان حیات است و این به جهت عدم ترکیب آنها از ماده و صورت است و حیات در آنها به واسطه چیزی تحقق پیدا نمی‌کند، بلکه وجود آنها نفس حیات و زنده بودن است. (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ج ۶ / ۴۱۸-۴۱۷)

ازین رو حیات در مراتب بالای وجود، از شدت وجودی بیشتری برخوردار است؛ چرا که زندگی این دنیا، ظل و سایه زندگی آخرت است. «إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ» زندگی آخرت، حیات حقیقی است که زندگی و حیات از آن می‌جوشد. (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۷: ج ۳ / ۴۴۲) به تعبیر ملاصدرا حیات تجردی و برزخی به لحاظ وجودی مراتب بالای حیاتند؛ زیرا از نظر او حیات برابر با ادراک است. هر چیزی که ادراکش قوی‌تر باشد، حیاتش برتر است. (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ب: ۲۷۲-۲۷۱)

او معتقد است حیات در این عالم به واسطه ادراک و فعل تمامی می‌یابد و حیات در بیشتر موجودات جز احساس و فعل جز تحریک برانگیخته از شوق نمی‌باشد و این دو اثر برآمده از دو قوه ادراکی و تحریکی است. از نظر او هر موجودی که ادراکش عقلی و برتر از احساس باشد و فعلش ابداعی بوده و برآمده از تحریک نباشد و همچنین هر موجودی که مبدأ ادراک و فعلش، بعینه یکی باشد؛ به خاطر مبرا بودن از ترکیب، به نام حیات سزاوارتر است. ازین رو موجود حی حقیقی که در آن ترکیب قوا نباشد، واجب الوجود است که بسیط حقیقی است. (همو، ۱۹۸۱: ج ۶ / ۴۱۳-۴۱۴) پس در نظر صدرا حیات در حق تعالی عبارت است از صفتی ذاتی که دراک فعال می‌باشد. همچنین بر اساس مبانی صدرا، ادراک و فعل تابع وجود و عین وجودند. پس هر چیزی که وجودش قوی‌تر و شریف‌تر است، ادراکش کامل‌تر و تمام‌تر و فعلش محکم‌تر است؛ در نتیجه حیات آن شریف‌تر است. (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ج ۶ / ۴۱۵؛ همو، ۱۳۶۶: ب: ۲۷۲-۲۷۱) پس حق تعالی برترین و سزاوارترین موجود به صفت حی است. پس از حق تعالی، مراتب وجود به ترتیب عبارت است از صور عقلی و پس از آنها مثل خیالی و سپس مثل حسی و پس از آن نیز صورت مادی است که ادراک را نمی‌پذیرد و از ضعیف‌ترین مرتبه وجودی برخوردار است. (همو، ۱۹۸۱: ج ۶ / ۴۱۶).

نتیجه آن که مراتب ادراک را می‌توان با مراتب عالم هستی یعنی حسی، مثالی و عقلی قابل تطابق دانست؛ بدین نحو که ادراک و فعل، از هر قلمروی سرچشمه بگیرند، حیات موجود را به نسبت همان قلمرو خواهند ساخت. این سرچشمه‌های ادراک و فعل، ممکن است حس، خیال یا عقل باشد که حیات به فراخور غلبه آن جنبه، سامان می‌یابد و هر جنبه‌ای که قوی‌تر باشد، اسم حیات بر حسب معنا به همان جنبه وجودی وی اطلاق می‌شود؛ یعنی اگر احساس او قوی‌تر باشد، حیات او حسی و حیوانی است و اگر ادراکش قوی‌تر باشد، حیاتی عقلانی و انسانی خواهد داشت، بنابراین حیات هر موجودی، به کیفیت وجودی او وابسته است.

پس نوع حیات و زندگی انسان بستگی تام به مرتبه ادراکی و در نتیجه مرتبه وجودی او دارد. در مراتب بالای وجودی، انسان از ادراک قوی‌تر و در نتیجه حیات برتری برخوردار خواهد بود. انسان با سیر استکمالی اشتدادی به مراتب بالای وجود، یعنی وجود مثالی و پس از آن وجود عقلانی دست می‌یابد و در نتیجه از ادراکی کامل‌تر و حیاتی برتر، برخوردار خواهد شد و اگر چه دستیابی به این مهم در این دنیا امکان‌پذیر است؛ ولی تحقق کامل آن به واسطه مرگ و انتقال به عالم مجرد، امکان‌پذیر می‌گردد؛ زیرا این عوالم وجودی از هر گونه کثرت و غواشی آمیخته به ماده مبری هستند و در نتیجه موجودات در آن، به نفسه حیات دارند و از مراتب بالای حیات و آثار آن برخوردار خواهند شد. بنابراین مرگ نه تنها سبب اضمحلال زندگی نمی‌گردد؛ بلکه سبب انتقال انسان به مراتب بالای حیات و برخورداری از حیات حقیقی می‌گردد.

#### ۲.۳.۴ تبیین عرفانی

به اعتقاد ملاصدرا خداوند وجودی است که احاطه قیومی بر همه موجودات دارد و وجود حقیقی تنها از آن اوست و همه موجودات، ظهور و نمود او هستند. (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ج ۱/ ۱۷۷) در این دیدگاه موجودات استقلال و نفسیتی از خود نداشته و تنها در ارتباط با مبدأ فاعلی، وجود غیر پی‌دا می‌کنند. (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ج ۱/ ۴۷) ازین‌رو هویت تمامی موجودات، همان وجود ربطی است و وجودشان در ارتباط با حق تعالی معنا می‌یابد. در این نگاه از آنجایی که انسان، هیچ‌گونه وجود استقلالی ندارد، زندگی اش نیز در ارتباط با خداوند معنا می‌یابد.

از طرفی حق تعالی برترین و وسزوارترین موجود به صفت حی است. از آنجا که در نظام وحدت شخصی وجود، موجودیت هرچیزی، همان وجود نسبی تعلقی اش به وجود حق تعالی است و هویات وجودی، از انوار تجلیات حق و لمعات جلال و جلالش هستند (ملاصدرا، بی تا: ۴۶) و نسبت موجودات به حق تعالی مانند نسبت نور به خورشید است (ملاصدرا، بی تا: ۴۷) و از آنجا که حیات خداوند سرمدی و ابدی است، بی فروغی در خورشید وجود او راه ندارد؛ انسان نیز به عنوان مظهر اتم حق تعالی، حیاتش عین الربط به حیات خداوند و اشعه‌ای از لمعات وجود اوست و به میزان ظهور اسماء از مرتبه بالاتری از حیات برخوردار خواهد بود؛ اما از آنجایی که مرتبه برتر حیات، حیات اخروی است که حیاتش ذاتی و حقیقی است، «إن الدار الآخرة لهی الحيوان» (عنکبوت: ۶۴) انسان تنها بامرگ و انتقال به عالم آخرت، معنای حقیقی حیات و زندگی را درک خواهد کرد.

## ۵. نتیجه‌گیری

۱. ملاصدرا مرگ را کمال نفس ناطقه دانسته و معتقد است نفس در پایان سیر استکمالی خویش، وارد عالم عقول شده، با عقل فعال و در مراتب بالاتر با عقل اول متحد می‌شود. همچنین در نظام وحدت وجود، انسان مظهر کمالات وجودی خداوند است و به حکم اسم الآخر، با تمام کمالاتش به سمت خداوند، باز می‌گردد؛ اما انسان به دلیل وجود حجاب‌های دنیایی، قبل از مرگ، از اتحاد کامل با عقول و وصال خداوند و همچنین مظهریت اتم کمالات حق تعالی محروم است؛ ازین رو مرگ بستر لازم را برای درک این اتحاد و نیل به کمالات وجودی فراهم می‌کند.

۲. ملاصدرا براساس مبانی فلسفی اش، به‌ویژه اصل جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء اثبات می‌کند که نفس در ابتدای حدوث، از وجود طبیعی برخوردار است؛ ولی در ادامه، بر اساس حرکت وجودی ارادی، ذاتا متحول گشته و به عالم مجردات می‌پیوندد و نهایتا تبدیل به وجودی مجرد می‌گردد. در این حالت به دلیل بسیط بودن نفس، فنا در او راه ندارد و همچنین نفس در اثر اتحاد با عقول به بقاء خداوند، باقی است. همچنین بر مبنای وحدت شخصی وجود، به عنوان مظهر صفت بقاء خداوند باقی است. بر مبنای علم الاسماء عرفا، انسان تا زمانی که در دنیاست مظهر احکام حاکم بر دنیاست و بعد از بازگشت به آخرت احکام اسماء حاکم بر دنیا به کمون رفته، احکام اسماء آخرت غلبه پیدا می‌کند و او مظهر

اسماء حاکم بر آخرت می‌گردد. بنابراین مرگ به معنای انتقال مظهریت اسماء الهی، متناسب با عوالم وجودی، برای انسان است.

۳. بر اساس تفکر فلسفی ملاصدرا، حیات انسان، به مرتبه وجودیش بازمی‌گردد و مرتبه وجودی نیز نشأت گرفته از مرتبه ادراکی است؛ لذا حیات حقیقی انسان، در حیات عقلانی اوست و از آنجا که حیات در آخرت، حیات عقلانی و تجردی است؛ مرگ انتقال به این مرتبه از حیات را ممکن می‌سازد. همچنین از نظر ملاصدرا، در نظام وحدت شخصی وجود، موجودات از شئون وجود خداوند هستند. از آنجا که حیات خداوند حقیقی، سرمدی و ابدی است، انسان نیز به عنوان مظهر اتم حق تعالی، حیاتش عین الربط به حیات خداوند بوده، در ارتباط با حق تعالی معنا می‌یابد و به میزان ظهور اسماء از مرتبه بالاتری از حیات برخوردار خواهد شد. مرگ امکان دست‌یابی به مراتب بالای حیات را فراهم می‌کند.

## کتاب‌نامه

قرآن

- آشتیانی، جلال‌الدین (۱۳۸۱). شرح بر زادالمسافر، قم: بوستان کتاب.
- آشتیانی، جلال‌الدین (۱۳۸۰). شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، قم: بوستان کتاب.
- ابن عربی، محیی‌الدین (بی‌تا) فتوحات مکیه، (اربع مجلدات) بیروت: دارالصار.
- حسن‌زاده آملی، حسن (۱۳۶۶). اتحاد عاقل به معقول، تهران: انتشارات حکمت.
- حسن‌زاده آملی، حسن (۱۳۸۷). شرح فارسی الاسفار الاربعه، ج ۷-۱، قم: بوستان کتاب.
- دهباشی، مهدی (۱۳۸۴). «فلسفه اسماء و صفات و تمایز آنها از یکدیگر»، فصلنامه اندیشه دینی، دانشگاه شیراز، شماره ۱۷، ص ۱۸-۱.
- شیرازی، صدرالمتالهین (۱۳۶۰). الف: سررآیات، تصحیح محمد خواجوی، تهران: انجمن حکمت و فلسفه.
- شیرازی، صدرالمتالهین (۱۹۸۱). الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه، ج ۹-۱، بیروت: دار احیاء التراث.
- شیرازی، صدرالمتالهین (۱۳۶۰). ب: الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، تصحیح و تعلیق سید جلال‌الدین آشتیانی، مشهد: مرکز الجامعی للنشر.
- شیرازی، صدرالمتالهین (۱۳۶۱). العرشیه، تهران: انتشارات مولی.
- شیرازی، صدرالمتالهین (۱۳۵۴). المبدأ و المعاد، تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.
- شیرازی، صدرالمتالهین (بی‌تا). ایقاظ النائمین، مقدمه و تصحیح محسن مؤیدی، تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.

مواجهه فلسفی و عرفانی ملاصدرا با مسئله مرگ ۱۵۳

- شیرازی، صدرالمتالهین (۱۳۶۶). الف: تفسیر القرآن الکریم، ج ۷-۱، تحقیق محمد خواجهوی، قم: انتشارات بیدار
- شیرازی، صدرالمتالهین (۱۳۸۳). شرح اصول کافی، ج ۴-۱، تصحیح: محمد خواجهوی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- شیرازی، صدرالمتالهین (۱۳۶۶). ب: مفاتیح الغیب، مقدمه و تصحیح محمد خواجهوی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- صابری، ملیحه (۱۳۸۱). « بررسی جاودانگی انسان از منظر ملاصدرا»، شناخت، شماره ۳۶، ص ۵۴-۳۳
- صادقی، مرضیه (۱۳۸۹). « تفسیر علیت به تشاؤن در فلسفه صدرایی»، آیین حکمت، شماره ۵، ص ۷۶-۴۱.
- صلواتی، عبدالله و شایانفر، شهناز (۱۳۹۴). « تبیین تأثیر انسان شناسی ملاصدرا بر تنوع معنای زندگی»، فلسفه و کلام، تهران، سال چهل و هشت، شماره اول، ص ۸۲-۶۹.
- قیصری، داود (۱۳۸۱). رسائل قیصری، تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- قیصری، داود (۱۳۷۵). شرح فصوص الحکم، تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، تهران: انتشارات علمی فرهنگی
- گرجیان، محمدمهدی؛ موسوی، سیدمحمد؛ رودگر نرجس (۱۳۹۳) « مبانی تطابق عوالم از دیدگاه صدرالمتالهین»، آیین حکمت، شماره ۲۲، ص ۱۸۴-۱۶۱.
- گرجیان، محمدمهدی، اسماعیلی، معصومه (۱۳۹۵) « منازل وجودی انسان در حرکت استکمالی عقل از منظر ملاصدرا»، پژوهش های هستی شناختی، شماره ۹، ص ۴۹-۳۵.